بازخوانی آرای شیخ محمد عبده!

محمد عبده، متفکر و مصلح مصری، شاگرد سیدجمال‌الدین اسدآبادی بوده و با داشتن تفکرات مصلحانه و اصلاح‌گرایانه، استبداد داخلی و استعمار خارجی را عامل عقب ماندگی مسلمانان می‌دانست. یکی از نکات اصلی تفکر عبده این بود که عقل و شرع را با یکدیگر هماهنگ می‌دانست. وی برخلاف برخی متفکران دینی متاخر مصر از جمله محمد عابد الجابری، نصر حامد ابو زید و محمد ارکون که کاملا سکولار هستند و نهاد دین را از نهاد سیاست جدا می‌دانند، بین دین و سیاست رابطه عمیقی برقرار کرد و درصدد اصلاح خلافت عثمانی بود. عبده سکولار نبود و چون بحث تصحیح حکومت دینی را مطرح می‌کرد تفکرات او با تفکرات آنها تفاوت ماهوی داشت. آنها معتقد بودند که دین اساسا سکولار است و اصلا ارتباطی با حکومت ندارد، در حالی که عبده معتقد به نظام دینی و خلافت بود.

آشنایی با سیدجمال‌الدین اسدآبادی

محمد عبده دوره تعلیمات اولیه را وارد دانشگاه الازهر شده و به تحصیل پرداخت اما از آنجایی که نظام الازهر بر او ناخوشایند می‌آید عزلت گزینی از جامعه و درس و ریاضت نفس را پیشه کردتا زمانی که با سید جمال آشنا شد. سید جمال تاثیر چشمگیری بر زندگی محمد عبده گذاشت و او را دوباره به زندگی اجتماعی بازگرداند. پس از تبعید سید جمال، وی مسلمانان مصر را به نهضت احیای او دعوت کرد. در مرحله‌ای دیگر، به غرب سفر کرده و با مدرنیسم آشنا شد و در نهایت، به مصر بازگشته و با کنار گذاشتن فعالیت اجتماعی- سیاسی و اشتغال به آموزش، فرهنگ، قضا و تفسیر قرآن پرداخت. نکته قابل توجه در زندگی عبده این بود که افرادی مثل اسپنسر، گوستاولوبون، تولستوی و امثال آنها بر او تاثیر زیادی داشته و این تاثیرات، بعدها که به عنوان مفتی اعظم مصر فعالیت می‌کرد خود را نشان داد؛ مثل اینکه فتاوایی داشت راجع به کسانی که در خارج زندگی می‌کنند که می‌توانند لباس‌های غیر سنتی بپوشند یا فتوایی که درباره اکل ذبح غیراسلامی داشت و معتقد بود کسانی که در کشورهای

غیراسلامی زندگی می‌کنند می‌توانند از گوشتی که غیرمسلمانان ذبح کرده‌اند، بخورند. عبده کتاب‌ها و آثار مهمی نیز دارد؛ شرح نهج‌البلاغه، تفسیر المنار، رساله‌التوحید، حاشیه بر شرح دوانی بر «العقائد العضدیه»، «مقتبس السیاسه» که شرح خطبه مالك اشتر است و...

سلفی عقل‌گرا

نکته دیگری که بسیار حایز اهمیت بوده و نشانگر تحول درونی اوست این است زمانی که در الازهر درس می‌خواند با اینکه به عنوان سلفی معروف بود اما سلفی‌ای محسوب می‌شد که به‌شدت به عقل اهمیت می‌داد زیرا در مذاهب کلامی نیز تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد. معتزله عقل‌گرا و اشعری مسلك‌ها سنت‌گرا هستند، ماتریدی‌ها نیز بینابین این دو قرار می‌گیرند اما با شیعه امامیه متفاوت هستند. گروه دیگری نیز با نام اهل حدیث شناخته می‌شوند که نخستین امام آنها مالك یکی از ائمه فقهی اهل سنت بود که بعدها احمدبن حنبل نیز به عنوان امام الاهل الحدیث نامیده شد. سلفی‌ها اهل حدیث به شمار می‌آیند اما تندروتر هستند و مبدع آنها ابن تیمیه در قرن هفتم است. سلفی‌ها معتقد هستند که باید به سیره سلف صالح بازگشت اما در اینکه سلف چه کسانی هستند اختلاف وجود دارد؛ آیا سلف، صحابه و تابعین هستند یا صحابه، تابعین و تابعین تابعین را باید سلف محسوب کرد. قدر مسلم این اختلاف، صحابه و تابعین را در نظر می‌گیرد.

نسبت عبده با سلفی‌های امروزی

البته امروزه سلفی‌ها به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند؛ سلفی‌های مصر که خود دو گروه هستند؛ سلفی‌های تندرو مثل اخوان‌المسلمین و یك سلفی که با عنوان کاستا (Costa) شناخته می‌شوند. آنها در خانه‌های مجلل زندگی می‌کنند و اتومبیل‌های

گران‌قیمت سوار می‌شوند و در قهوه‌خانه‌هایی که مثل استارباکس است جلسات خود را برگزار می‌کنند اما عقاید سلفی را نیز دارند. سلفی‌های سعودی که وهابی‌ها هستند و سلفی‌های بسیار تندرویی که در شبه قاره هند و پاکستان زندگی می‌کنند. همه اینها در تمسك به سلف صالح متفق هستند اما در

تندروی‌ها و برخی عقاید تفاوت‌هایی دارند. اختلافات همه مذاهب کلامی بر سر یك سری مسائل اعتقادی مثل بحث ایمان و کفر، توحید، کلام خدا، مرتکب کبیره و بحث مومن و کافر و مسائلی از این قبیل است. به طور مثال بحث ایمان و کفر یکی از مهم‌ترین مسائل آنهاست. امروز داعش نیز خود را سلفی می‌خواند، اینکه داعش سلفی است یا خیر بحث دیگری است اما شهید مطهری می‌گوید عبده طرفدار اصلاح تدریجی بوده بنابراین نمی‌توان گفت همخوانی با سلفی‌هایی از جنس داعش دارد. ممکن است داعش بخواهد از تفکرات شیخ محمد عبده استفاده کند اما این نیاز دارد که به عقاید کلامی آنها نیز نگاهی داشته باشیم، چرا که در این میان یکی از مباحث مهم، بحث ایمان و کفر است. این یك بحث جدید نیست و آشنایان به مذاهب کلامی می‌دانند که این اتفاقات در زمان امیرالمومنین نیز وجود داشته چرا که خوارج اعتقاد داشتند که کشتن کافر و حتی خانواده وی مادامی که توبه نکرده‌اند جایز است. بنابراین برای این بحث، بررسی فرقه‌های مختلف ضروری است. نکته قابل توجه دیگر این است که محمد عبده در زمان تحصیل در الازهر کتاب «عقاید نسفی» را خوانده است. خاندان نسفی ماتریدی بودند، عبده «عقاید نسفی» را خوانده و آن را تدریس می‌کرده که مورد عتاب نیز واقع شده است. مذهب کلامی نسفی ماتریدی بوده که عقل را قبول داشتند. صفات خبری نیز یکی از مباحثی است که درباره آن بین این گروه‌ها و مذاهب اختلاف نظرهای عمیقی وجود دارد مثل اینکه خداوند بصیر است، با چشم می‌بیند، می‌نشیند، راه می‌رود و صفات انسانی که به خدا نسبت داده می‌شود. اینکه تفسیر و تاویل اینها چگونه است، آیا باید با عقل یا با شرع سنجید یا آن را به خدا واگذار کرد. عبده از آنجا که عقاید نسفی را خوانده تا حدی به عقل‌گرایی میل پیدا می‌کند و به دلیل همین تاثیر است که عقل و شرع را باهم هماهنگ می‌داند. با اینکه عبده را سلفی می‌خوانند و این تعبیری بود که لویی ماسینیون در ۱۹۲۵ میلادی، برای او به کار برد و ارکان اجماع سلفی‌گری را سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده و رشیدرضا دانست. خود رشید رضا نیز عنوان السلفیون را در مقابل اشاعره یا اشعری‌مسلك‌ها دانسته، جمال‌الدین قاسمی نیز تاکید کرده که رشیدرضا در مکاتبات خود عنوان السلفیون را در مقابل اشاعره به کار می‌برده است. رشیدرضا معتقد بود که جریان سلفی مصر عضوی از مدرسه الفکریه سید جمال است اما اینکه درست است یا خیر ما قضاوت نکرده و فقط بر اساس گزارشات موجود که حتی رشیدرضا و خاویار را نیز سلفی می‌دانند، روایت می‌کنیم. یکی از نکات مهم این موضوع، بحث سلفی‌ها و مدرنیته است؛ در عقاید عبده نیز تجددگرایی‌هایی به وجود آمد که از همکاری‌های عبده و سیدجمال و تاثیراتی که از او گرفت ناشی می‌شد. آنها در تبعید روزنامه عروه الوثقی را تاسیس کردند، زیرا عبده به غرب رفت و سیدجمال نیز دانش‌آموخته غرب بود. سلفی‌های امروزِ آنها نیز به همان شکل، تعقل‌گرا، نافی تقلید و اجتهاد محور هستند و به همین دلیل یك حالت اصلاح‌گرایانه دارند. بدین‌ترتیب گرچه عبده سلفی نامیده می‌شود اما با سلفی که در شبه قاره یا سعودی می‌بینیم و حتی با سلفی اخوان‌المسلمین تفاوت‌هایی دارد. در واقع او را باید بیش از یك نواندیش، به عنوان یك مصلح در نظر گرفت که در مصر و در الازهر تاثیرات

بسزایی داشته و کسانی که مصلحانه عمل می‌کردند با تفکرات او در ارتباط بودند.

برای پرداختن به اندیشه‌های عبده باید به «تئوری بحران» که توسط برخی اندیشمندان مطرح شده است نیز توجه داشت، به این معنا که اندیشه‌های فرد با بحران‌های زمان او در ارتباط هستند. لذا برای درك بهتر اندیشه‌های فرد باید ابتدا بحران‌های زمان او را فهم کرد. عبده در اوایل قرن بیستم فوت کرد، قرنی که علوم تجربی و تکنولوژی پیشرفت زیادی کرده و فعالیت عبده نیز در همین زمان بود. سوالات زیادی مطرح شد و از آنجا که جهان مدرن، غرب و اروپا در حال رسیدن به اوج علم بوده و مسلمین رو به انحطاط بودند سوالاتی از این قبیل نیز مطرح شد که دین مانع رشد توسعه یا عامل رشد آن است؟ بهترین راه برای رسیدن به صلاح چیست؟ برای کم کردن فاصله با غرب چه باید کرد و حفظ دینداری با مظاهر غربی چگونه امکان پذیر است؟ بنابراین می‌بینیم که این وجه مشترکی است که بین سید جمال، عبده و دیگرانی مثل عبدالرحمن کواکبی وجود داشته است. عبده در پاسخ به این سوالات، دو دوره را در زندگی خود طی کرده است؛ در ابتدا جواب‌های سیاسی می‌دهد اما بعدها که برمی‌گردد رویکرد او تربیتی و فرهنگی می‌شود.

تلاش برای اثبات عدم تعارض دین و عقل

تمام تلاش عبده بر این بوده که ثابت کند دین و عقل تعارضی با یکدیگر ندارند بلکه در ارتباط نیز هستند. یکی از نکاتی که در اندیشه کلامی عبده وجود دارد رابطه عقل و دین است و اینجاست که عقاید ماتریدی او اثر خود را نشان می‌دهد چرا که یکی از مباحثی که در رابطه دین و عقل مطرح می‌شود بحث حسن و قبح است و اینکه آیا عقل می‌تواند خوبی و بدی را درك کند یا خیر. اشاعره معتقد هستند که حسن و قبح شرعی است یعنی خوبی و بدی آن است که خدا می‌گوید اما معتزله اعتقاد دارند که عقل، خوبی و بدی را درك می‌کند. در غرب نیز در این رابطه، بحث فلسفه اخلاق مطرح می‌شود. عبده نیز قایل به حسن و قبح عقلی بوده و یکی از اندیشه‌های کلامی او توجه به اهداف دین بوده است. عبده همچنین به احکام ثابت و متغیر دین توجه داشته و آن را پذیرفته بود. در اصول اهل سنت بحثی به نام مقاصد الشریعه وجود دارد که به مرور در حال مطرح شدن در مذهب شیعه نیز هست. بنیان‌گذار آن شاطبی (قرن هفتم) بوده، گرچه قبل از او نیز غزالی این بحث را مطرح کرده و فخر رازی در «مستسفی» نیز اشاراتی داشته است. مقاصد الشریعه می‌تواند درباره احکام ثابت و متغیر دین نکات خوبی به ما بگوید. نکته بعدی در اندیشه عبده، بحث عقل و اجتهاد است که برگرفته از همان عقاید نسفی است و ظاهر شریعت را

با برهان قاطع عقلی تاویل می‌کند. نکته دیگر، بحث اجتهاد و حل مساله احکام ثابت و متغیر بوده که عبده معتقد بود فهم آیات و روایات نیاز به کمك دلیل عقل و قیاس دارد. در واقع اجتهاد از دیدگاه عقل چند کاربرد دارد؛ یکی تطبیق اسلام با شرایط و مقتضیات زمان و مکان توسط اجتهاد است به این معنا که اسلام جمع بین اسلام و تجدد و مدنیت غرب را فراهم می‌کند. دوم، جمع بین حکومت دینی و حکومت عرفی با تاکید بر عقل مصلحت عام است. سوم، اعطای صبغه شرعی به مجالس قانونگذاری جدید با تکیه بر اصل اجتهاد و شورا و چهارم، امکان تلفیق بین آرای مذاهب مختلف است. در این حوزه است که بحث تقریب مذاهب مطرح می‌شود و عبده را نیز به عنوان یك مصلح تقریب‌گرا می‌شناسند.

با ارایه این توضیحات درباره اندیشه‌های کلامی عبده، برای اندیشه‌های سیاسی او نیز حوزه‌های متعددی را می‌توان در نظر گرفت. یکی از این مباحث، بحث حکومت دینی و نظام خلافت است که عبده قایل به تفکیك شؤون دینی و دنیوی نبود. زیرا در مسیحیت مطرح بود که سهم خدا را باید به خدا و سهم قیصر را به قیصر واگذار کرد اما عبده معتقد بود اسلام کار قیصر را که حاکم است به خود او واگذار نمی‌کند بلکه او تابع اوامر الهی و پاسخگوی اعمال نیك و بد خویش است. به همین دلیل نیز عقیده به نظام خلافت داشته و به دنبال اصلاح نظام عثمانی بود و نظام خلافت را راه رسیدن مردم به خواسته‌های عرفی و مدنی آنها می‌دانست. لذا عبده معتقد بود که خلیفه معصوم نیست اما باید مجتهد باشد و اجتهاد برای خلافت شرط است. نکته دیگری که در اندیشه سیاسی عبده حایز اهمیت است خصلت مدنی اقتدار حکومت است، وی معتقد بود که اقتدار خلیفه ناشی از رای مردم است و آنها با بیعت خود به حاکم اسلامی مشروعیت می‌بخشند. این نیز با تئوکراسی فرق دارد؛ در تئوکراسی مشروعیت از سوی خدا است و حاکم نیز در مقابل مردم پاسخگو نیست اما در نظام خلافت، مشروعیت با رای مردم است. بحث دیگر، نظام شورا است، عبده معتقد بود امور دنیوی و معیشتی مردم را باید به خود آنها واگذار کرد بنابراین معتقد به مجلس محلی و کشوری بود که این شورا نیز باید شکل شرعی داشته باشد.

تفاوت عبده با سید جمال

نکته دیگر، بحث قانونگذاری است که مرجع اصلی در آن، احکام شریعت است لذا اجتهاد با تکیه بر عقل و عرف می‌تواند به قانونگذاری کمك کند. عبده همچنین نظام خلافت را یك نظام دینی و بر اساس فتوا، کارآمد می‌دانست. شهید مطهری در کتاب «نهضت اسلامی در صد سال اخیر» برای عبده و سیدجمال دو تفاوت را ذکر می‌کند؛ سید جمال انقلابی فکر می‌کرد اما عبده طرفدار اصلاح تدریجی بود. دوم اینکه سید

جمال، مبارزه با استبداد و استعمار را در رأس برنامه‌های خود قرار داده بود اما عبده بعد از جدا شدن از سید تغییر عقیده داده و معتقد بود که آموزش و پرورش و تربیت دینی جامعه بر حرکت سیاسی تقدم دارد. سومین نکته‌ای نیز که من به این بحث اضافه می‌کنم این است که عبده برخلاف سیدجمال، گرایشات صوفیانه داشت که برگرفته از عقاید نسفی بود زیرا ماتریدی‌ها عقاید صوفیانه نیز داشته‌اند.

عبده و مساله تقریب مذاهب

اما بحث دیگری که گاه مطرح می‌شود نسبت بین اندیشه‌های عبده و شیخ شلتوت است که در توضیح آن می‌توان گفت عبده درصدد اصلاح بین امت اسلامی بود و قصد نزدیك کردن آنها به یکدیگر را داشت. این همگرایی بین مسلمانان که در نظر عبده وجود داشت برگرفته از نظرات سید جمال بود زیرا او نیز به عنوان یك مصلح و همچنین در مباحث تقریب نیز مطرح است. تلاش عبده در تقریب بین امت اسلامی بوده و در تقریب مذاهب، کمتر به سمت تشیع و امامیه رفته است گرچه در برخورد با نهج‌البلاغه مجذوب کلام امیرالمومنین(ع) می‌شود. این خصوصیت عبده یکی از نکاتی است که در زندگی او تاثیر زیادی داشته و این نیز ناشی از اندیشه او بوده زیرا پیش‌تر ذکر شد که یکی از بحث‌های مطرح در اندیشه‌های کلامی عبده، بحث اجتهاد و احکام ثابت و متغیر است. در اندیشه او کاربرد اجتهاد، تلفیق آرای مذاهب مختلف است که در اینجا یك همگرایی با بحث تقریب به وجود می‌آید. البته بحث تقریب تنها بین شیعه و اهل سنت مطرح نیست بلکه بین خود مذاهب فقهی اهل سنت نیز اختلاف وجود دارد و گاه آنها یکدیگر را نفی می‌کنند. به طور مثال بخاری در دو قسمت از «صحیح بخاری» بدون ذکر نام، با القابی ابوحنیفه را نفی می‌کند. بخاری شاگرد احمد بن حنبل بوده و اهل حدیث محسوب می‌شود. وی «صحیح بخاری» را تالیف کرده که به اعتقاد برخی از اهل سنت پس از قرآن، صحیح‌ترین کتاب روی زمین است. لذا عبده در این بحث نیز یکی از مصلحان تقریب به شمار می‌رود. در جهان تشیع نیز متفکرانی از عبده تاثیر پذیرفته‌اند چرا که عبده در حوزه سیاسی مصلح بوده و آشنایی شیعه با او در شرح نهج‌البلاغه نیز بین نظریات او و شیعیان پیوند برقرار می‌کند و مورد استقبال آنها قرار می‌گیرد. در حال حاضر نیز حداقل مصریان و همچنین کسانی که عقاید اصلاح‌گرایانه دارند نمی‌توانند نسبت به نظریات عبده بی‌اعتنا باشند. البته عقاید وی بیشتر تحت تاثیر سید جمال بوده و پس از آن، کسی که او را بسیار مطرح می‌کند شاگرد او رشیدرضا است. امروز نیز می‌بینیم کسانی که تفسیر قرآن می‌کنند نمی‌توانند «تفسیر المنار» را کنار بگذارند.

* پژوهشگر دینی و نوه آیت‌ا‌ الـعظمی بروجردی (ره)

منبع: روزنامه اعتماد